

بازاندیشی در جایگاه خالد بن سنان در فصوص الحکم؛ از روایت عرفانی تا نقد حدیثی

محمود صیدی*

محمد رضا فرهمندکیا**

◀ چکیده

کتاب *فصوص الحکم* اثر محیی‌الدین ابن عربی، از آثار بنیادین عرفان نظری اسلامی است که در آن، نویسنده طی بیست‌وهفت فصل، به شرح حکمت‌های الهی نهفته در شخصیت معنوی پیامبران و اولیای الهی پرداخته است. یکی از فصوص بحث‌برانگیز این اثر، فصل خالدی است که در آن، حکمت صمدی به خالد بن سنان - شخصیتی که نام او در قرآن ذکر نشده و جایگاه وی در منابع اسلامی محل اختلاف است - اختصاص داده می‌شود. هدف این پژوهش، بررسی اعتبار منبع حدیثی ابن عربی در انتساب حکمت صمدی به خالد بن سنان و تحلیل میزان وفاداری وی و شارحانش به روایت مزبور است. این مطالعه با روش تحلیل اسنادی - مقایسه‌ای و با بررسی متون حدیثی شیعه و اهل سنت، به‌ویژه منابع حدیثی منسوب به امام صادق (ع)، انس بن مالک و عبدالله بن عباس انجام شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که روایت مورد استناد ابن عربی و شارحانش، علاوه بر تفاوت‌های محتوایی با روایت شیعی، دارای مشکلات سندی جدی از جمله وجود راویان غیرموثق است. همچنین، مفاد این روایت با برخی آیات قرآن و دیگر احادیث شیعی در تعارض است. بر این اساس، با استفاده از روش توصیفی تحلیلی نتیجه گرفته می‌شود که استناد ابن عربی به این روایت به عنوان مبنای فصل خالدی از منظر حدیث‌شناسی با چالش‌های اساسی روبه‌روست و این امر ضرورت بازخوانی انتقادی جایگاه خالد بن سنان در نظام فکری ابن عربی را ایجاب می‌کند.

◀ کلیدواژه‌ها: ابن عربی، خالد بن سنان، *فصوص الحکم*، نقد روایی.

* دانشیار گروه فلسفه دانشگاه شاهد تهران / m.saidiy@yahoo.com

** دانش‌آموخته دکتری رشته فلسفه و کلام دانشگاه شیراز / Mohammad.farahmandkia110@gmail.com

۱. مقدمه

در میان علوم اسلامی، عرفان نظری از جایگاهی ممتاز برخوردار است. نوع نگرش عارفان به مفاهیم قرآنی و حدیثی، تمایزی آشکار با سایر اندیشمندان مسلمان دارد؛ به گونه ای که تأویل شهودی و دریافت قلبی، در مواجهه با آیات و روایات، بر نگرش های نقلی و عقلی تقدم می یابد. پیش از ظهور ابن عربی، مباحث عرفان نظری از ساختاری مدون و منسجم برخوردار نبود و عمدتاً به صورت پراکنده و درهم تنیده با موضوعات حکمت عملی و اخلاق مطرح می شد. با ظهور ابن عربی، و به ویژه با نگارش کتاب *فصوص الحکم*، عرفان نظری به دانشی نظام مند، هدفمند و دارای چارچوب مفهومی مشخص تبدیل شد و جایگاه خود را به عنوان شاخه ای مستقل و متمایز در میان علوم اسلامی تثبیت نمود.

ابن عربی *فصوص الحکم* را با فصّ آدمی (ع) آغاز کرده و با فصّ محمدی (ص) به پایان می برد. وی خود درباره چگونگی و چرایی نسبت دادن هریک از پیامبران به اسمی از اسماء الهی، توضیحی ارائه نمی دهد (ابن عربی، ۱۹۴۶، ج ۱: ۴۶)؛ اما شارحان *فصوص الحکم* با تکیه بر مبانی فکری او تلاش کرده اند علت اختصاص هر فصّ به پیامبری خاص را تبیین و تفسیر کنند (ر.ک: جندی، ۱۴۲۳ق: ۱۴۱). از آنجاکه شخصیت های مورد بحث در *فصوص الحکم*، پیامبران و اولیایی هستند که نام شریف آنان به صراحت در قرآن کریم آمده است، شارحان ابن عربی نیز با بهره گیری از اسماء مذکور در آیات مربوط به این انبیا، به تبیین نسبت هر پیامبر با اسم خاص الهی پرداخته اند؛ و در ادامه، مباحث عرفانی مرتبط با آن اسم شریف در همان فصّ بررسی و تحلیل شده است (کاشانی، ۱۳۷۰: ۱۱).

نکته قابل تأمل آن است که برخی از اشخاص مورد بحث در *فصوص الحکم*، در قرآن کریم ذکر نشده اند؛ از جمله خالد بن سنان که فصّ ماقبل پایانی کتاب به او اختصاص یافته است. ابن عربی، خالد بن سنان را در زمره پیامبران دانسته، درحالی که نام او در هیچ یک از آیات قرآنی نیامده است. بررسی منابع روایی شیعه و اهل سنت نشان

می‌دهد که در جوامع حدیثی شیعه، تنها یک روایت از خالد بن سنان نام برده و داستانی نیز در مورد او نقل شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸: ۳۴۲). پژوهش حاضر در پی آن است که با بررسی و تحلیل سندی و متنی این روایت، و نیز روایت دیگری که در آن نبوت خالد نفی شده، به ارزیابی میزان اعتبار این گزارش‌ها بپردازد و در تعارض میان آن دو، زمینه شناخت واقعیت را فراهم آورد.

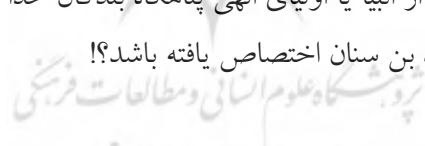
شایان توجه است که اندیشمندان اسلامی، به‌ویژه در حوزه‌های تفسیر، حدیث و کلام، به‌ندرت به تحلیل و تبیین شخصیت خالد بن سنان، رخدادهای زمان او و جایگاه معنوی و نبوی‌اش پرداخته‌اند. از این رو، می‌توان گفت که بخش عمده مباحث الهیاتی در این زمینه، از سوی ابن عربی و شارحان آثار وی مطرح شده است. در این پژوهش، نظریه ابن عربی در خصوص شخصیت خالد بن سنان، مورد بررسی و نقد قرار خواهد گرفت. ملاک داوری در این زمینه، آیات قرآن کریم و روایات منقول در منابع حدیثی فریقین خواهد بود. افزون بر این، تنها روایت موجود درباره خالد بن سنان در منابع شیعی و نیز روایت معارض با آن، مورد تحلیل قرار خواهد گرفت تا میزان صحت و اتقان دیدگاه ابن عربی و شارحان او در این زمینه روشن گردد.

۲. صمدی بودن خالد بن سنان

ابن عربی در فصوص الحکم، که غالباً آن‌ها را به پیامبران (ع) نسبت می‌دهد، همواره حکمت خاصی را به شخصیت عرفانی مورد نظر خود یا ولی کامل مطرح شده در هر فص اختصاص می‌دهد. فص خالدی، که فص ماقبل آخر فصوص به شمار می‌رود، به «حکمت صمدی» اختصاص یافته است. واژه «صمد» در لغت به معنای چیزی است که توخالی نیست و در معانی دیگر، به مفهوم مقصد، ملجأ و پناهگاه و بزرگی که برای انجام کارها به سوی او می‌روند نیز آمده است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۷: ۱۰۴؛ جوهری، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۴۹۹؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۶: ۲۷۷؛ طریحی نجفی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۸۸). از آن رو که قوم خالد در سختی‌ها و مشکلات به وی پناه می‌آوردند و او را مرجع و ملجأ خویش می‌دانستند، خالد برای آنان ملجأ و پناهگاهی مطمئن به شمار می‌رفت؛ چنان‌که

در هر نیاز و حاجتی به سوی او رجوع می‌کردند. از این منظر، خالد مظهر اسم «الصمد» الهی تلقی شده و خداوند را نیز با این نام می‌خوانده است. در نتیجه، حکمت صمدی به کلمه خالدی اختصاص یافته است (قیصری، ۱۳۷۵: ۱۱۴۹).

افزون بر این، با توجه به اینکه در سرزمین خالد گاه‌گاه آتش شعله‌ور می‌شد، قوم او برای خاموش‌سازی آن و پیشگیری از آسیب‌دیدگی خود و اموالشان به وی پناه می‌بردند. از این رو، خالد در مسائل مهمی نظیر آتش‌سوزی نیز نقش پناه و ملجأ برای قوم خود را ایفا می‌کرد (جندی، ۱۴۲۳ق: ۷۰۵).

نقد: به نظر می‌رسد که دلیل ابن عربی و شارحین او در این بخش، اعم از مدعا باشد. توضیح آنکه هر پیامبر و ولی کامل خداوند، ملجأ و پناهگاهی برای قوم خویش است و انسان‌های مؤمن در امور مهم خود به آنان پناه می‌بردند؛ بنابراین، چنین معنایی اختصاص به خالد ندارد و میان همه اولیا و پیامبران مشترک است. شعله‌ور شدن گاه‌گاه آتش نیز دلیل اختصاص «صمد» به کلمه خالد نمی‌گردد؛ زیرا در طول تاریخ، انسان‌ها در موارد متعدد به پیامبران و اولیا برای رفع مسائل و مشکلات خود پناه برده‌اند؛ نظیر رفع خشکسالی و نزول باران، دفع دشمنان، تأمین روزی و مانند آن. با این وصف، در هر عصر و روزگاری، یکی از انبیا یا اولیای الهی پناهگاه بندگان خدا بوده‌اند، پس چرا باید حکمت صمدی به خالد بن سنان اختصاص یافته باشد؟! 

۳. پیامبر بودن خالد

در مورد پیامبر بودن خالد میان اندیشمندان مسلمان اتفاق نظر وجود ندارد. صدوق (۳۸۱ق) و قطب راوندی (۵۷۳ق) او را پیامبری می‌دانند که در فاصله میان دوران حضرت عیسی (ع) و پیامبر اسلام (ص) ظهور کرده است (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۲: ۶۵۹؛ راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۹۵۰-۹۵۲).^۱ جاحظ (۲۵۵ق) در کتاب *الحيوان* خویش به ماجرای مهار و سپس خاموش‌سازی آتش حَرَّتین توسط خالد بن سنان اشاره کرده و از بعثت او سخن رانده است. او ماجرای تکریم دختر خالد از سوی رسول خدا (ص) را گزارش نموده که آن حضرت تعبیر «هذه ابنة نبيّ ضيّعه قومهُ» را درباره او به کار برد.

جاحظ در ادامه تحت عنوان «نبوة خالد بن سنان» به عدم پذیرش نبوت وی از سوی متکلمان تصریح نموده که به دلیل بیابان نشینی، او را شایسته این مهم نمی‌شمردند (جاحظ، ۱۴۲۴ق، ج ۴: ۴۷۶-۴۷۸). برخی دیگر همچون ابن ابی‌الحدید معتزلی، در یک جایگاه او را نبی نمی‌داند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۶: ۳۸۸)، اما در جایی دیگر، نبوت او را همچون برخی دیگر از انبیای بنی اسرائیل فاقد شریعت و کتاب می‌شمرد (همان، ج ۷: ۱۱۴-۱۱۵).

ابن عربی از کسانی است که خالد بن سنان را پیامبری الهی می‌داند (ابن عربی، ۱۴۹۶ق، ج ۱: ۲۱۳) مستند ابن عربی حدیثی از امام صادق (ع) است که متن آن چنین است: «...بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص جَالِسًا إِذْ جَاءَتْهُ امْرَأَةٌ فَرَحَّبَ بِهَا وَ أَخَذَ يَدَهَا وَ أَقْعَدَهَا ثُمَّ قَالَ ابْنَةُ نَبِيِّ ضَيْعَةٍ قَوْمُهُ خَالِدِ بْنِ سِنَانٍ...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸: ۳۴۲).^۲ این حدیث که صرفاً در منابع روایی شیعی آمده و اثری از آن در کتاب‌های حدیثی اهل سنت نیست، محور اساسی مباحث ابن عربی و شارحین او در مورد شخصیت خالد بن سنان است؛ هرچند شخصیت خالد تفاوت‌هایی با حدیث شیعی دارد که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

در مکتب ابن عربی، خالد بن سنان از پیامبران (ع) دارای کتاب و شریعت نبوده است بلکه پیامبر تبلیغی بوده و شریعت حضرت عیسی (ع) را تبلیغ می‌کرده است. هرچند میان پیامبر اسلام (ص) و حضرت عیسی (ع) پیامبر دارای کتاب و شریعتی نبوده است، پیامبر بدون شریعت وجود داشته است که از آن جمله می‌توان خالد بن سنان را نام برد؛ بنابراین مقصود از نبی در روایت «إِنِّي أُولَى النَّاسِ بَعِيسِي بْنِ مَرْيَمَ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ نَبِيٌّ»،^۳ پیامبر (ص) صاحب شریعت است نه هر پیامبری (قیصری، ۱۳۷۵: ۱۱۴۹).

جالب توجه است که با نظر به داستانی که ابن عربی و شارحین او در مورد خالد بن سنان بیان می‌دارند، خود اینان نتیجه‌گیری می‌کنند که نبوت خالد بن سنان در عالم مثال بوده و در آن عالم ظاهر شده است. لذا پیامبر (ص) فرمود که میان ایشان و عیسی (ع) پیامبری نیست (کاشانی، ۱۳۷۰: ۳۲۴): «خالد در زمان خود رسول نبود، اما نبی بود به آن

که إخبار کند بعد از موت خلق را به احوال برزخ. و خواست تا او را حظی حاصل گردد به این تبلیغ از مقام رسالت در مقام برزخ، تا وی را اجر نبوت و رسالت حاصل گردد» (پارسا، بی تا: ۶۷۲).

دلیل مثالی بودن نبوت خالد چنین است که خالد از فرارسیدن مرگ خویش خبر داد و سپس قوم خویش را امر نمود تا بعد از سه روز قبر او را نبش نمایند تا اینکه از احوال عالم برزخ و مثال به آنان خبر دهد: «خالد به دعوی نبوت خود نبوت برزخیه را اظهار فرمود، چه اینکه خالد ادعای اخبار به آنچه در برزخ است ننمود مگر بعد از موتش» (حسن زاده آملی، ۱۳۷۸: ۵۹۲)؛ بنابراین نبوت خالد برزخی و مثالی بوده است نه دنیوی، زیرا خالد با انجام این کار می خواست همه انسان ها را به سوی خداوند هدایت نماید و آن ها را هرچه بیشتر برای پذیرش نبوت پیامبر اسلام (ص) آماده کند. اصولاً احوال و معجزات برزخی و غیرمادی تأثیر بیشتری در نفوس از افعال و معجزات مادی دارد (کاشانی، ۱۳۷۰: ۳۲۴). حتی ابن عربی بیان می دارد که خالد در میان پیامبران، رسول نبوده و مأمور به تبلیغ نیز نبوده است، بلکه صرفاً می خواسته بهره ای از نبوت جهانی پیامبر اسلام (ص) داشته باشد. (ابن عربی، ۱۹۴۶: ۲۱۳)

نقد: شخص پیامبر (ص) باید مانند سایر انسان ها در این دنیا زندگی کند و همانند آن ها حوایج جسمانی داشته باشد تا دعوت و هدایت او در میان مردم مؤثر واقع گردد: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (کهف: ۱۱۰)؛ بنابراین ادعای مثالی بودن نبوت پیامبر با آیات قرآنی و حکمت هدایت الهی سازگار نیست. اصولاً چنین ادعایی که شخصی تا زمان مرگ پیامبر نباشد، سپس پس از مرگ، نبی گردد و جهت انداز انسان ها دوباره به دنیا بازگردد، متناقض است؛ زیرا شأن نبوت و هدایت محدود به زمان حیات در دنیاست و آخرت یا عالم مثال، از آنجاکه محل عمل است و نه اختیار، نبوت و هدایت در آن معنا ندارد، زیرا در عالم مثال و آخرت، اختیار و انتخاب میان اعمال و افعال مختلف وجود ندارد.

نکته دیگر آنکه همه پیامبران(ع) با عالم مثال ارتباط داشته، از احوال معاد و قیامت خبر داده‌اند و اصولاً معاد همواره یکی از مهم‌ترین اصول تبلیغ پیامبران بوده است؛ زیرا دعوت و هدایت به سوی توحید، همراه با انداز و بشارت نسبت به وقوع حتمی معاد است. بنابراین، اگر نظریه ابن عربی و شارحین بزرگ او را در این زمینه بپذیریم، باید دعوت و نبوت همه پیامبران(ع) را در عالم مثال دانست، زیرا همه آنان از احوال عالم آخرت خبر داده‌اند؛ حال آنکه همه انبیا(ع) در این عالم، یعنی جهان مادی، انسان‌ها را به سوی مبدأ و معاد هدایت می‌کردند.

۴. داستان خالد در روایات شیعی

اشاره شد که در مورد خالد و نبوت او در منابع حدیثی اهل سنت روایتی یافت نمی‌شود. تنها حدیث در این مورد روایتی منقول از امام صادق(ع) است که مضمون آن چنین است: ^۴ روزی زنی به نزد رسول خدا(ص) آمد و ایشان دست او را گرفت و نشانید و فرمود: «این زن دختر پیامبری است (یعنی خالد بن سنان) که قومش او را ضایع کردند». داستان خالد بدین شرح است که او قوم خود را به خدا دعوت می‌کرد، ولی آنان از ایمان آوردن سر باز می‌زدند. در آن سرزمین آتشی وجود داشت که آن را «آتش حدتان» می‌نامیدند و سالی یک بار فوران می‌کرد و برخی از مردم را می‌سوزاند. خالد به قوم خویش گفت: «اگر من این آتش را از شما بازگردانم، ایمان می‌آورید؟» آنان پاسخ دادند: «ایمان خواهیم آورد». آن پیامبر لباس خود را جلوی آتش گرفت و آن را بازگرداند و سپس به دنبال آن رفت تا اینکه وارد غاری شد که آتش از آن بیرون می‌آمد. مردم بر در آن غار نشستند و پنداشتند که خالد هرگز بیرون نخواهد آمد؛ اما پس از مدتی دیدند که او بیرون آمد. خالد به آنان فرمود: «اکنون به من ایمان می‌آورید؟» گفتند: «نه». سپس فرمود: «پس من در فلان روز خواهم مرد و وقتی مرا به خاک سپردید، گله گورخری که پیشاپیش آن‌ها خر دم‌بریده‌ای است، می‌آید و بر سر قبر من می‌ایستد. آنگاه قبر مرا بشکافید و هرچه می‌خواهید از من بپرسید.» هنگامی که خالد از دنیا رفت و گورخران بر سر قبر او آمدند، قومش خواستند قبرش را بشکافند؛ ولی با خود اندیشیدند که اگر قبر

خالد را بشکافیم، این کار همواره باعث ننگ و عار خواهد بود؛ بنابراین او را به حال خود گذاشتند و قبر را نشکافتند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸: ۳۴۲).

در مورد این روایت نکات چندی شایان توجه است:

۱. همان‌گونه که بیان شد، این داستان صرفاً در روایات شیعی وارد شده و اثری از آن در منابع روایی اهل سنت نیست. نکته قابل توجه دیگر اینکه این روایت از طریق امام صادق (ع) از پیامبر (ص) نقل شده است که خود، تمایل و توجه ابن عربی به اولیای خدا نزد شیعه را اثبات می‌کند.

۲. متن این حدیث دارای خلل‌هایی است که اعتماد بر آن را سست و ضعیف می‌سازد. در کتاب کافی آمده است که پیامبر (ص) دست دختر خالد را گرفت و او را بر زمین نشانید: «أَخَذَ بِيَدِهَا وَأَقْعَدَهَا» (همان، ج ۸: ۳۴۲). همچنین ابن بابویه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه، مصافحه پیامبر با دختر خالد را بیان می‌کند: «وَصَافَحَهَا وَأَذْنَاهَا» (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۲: ۶۶۰). با توجه به متنی بودن هرگونه محرمیت نسبی یا سببی میان پیامبر و دختر خالد، برقراری هرگونه تماس و لمس میان ایشان با توجه به عظمت و بزرگی شأن پیامبر و معصوم بودن ایشان صحیح به نظر نمی‌رسد؛ بنابراین به دلیل این موضوع، حدیث مذکور صحیح نیست؛ زیرا رعایت شئون شرعی از ضروریات نبوت است.

۳. این حدیث در تعارض با حدیث دیگری است که طبق آن نبوت خالد متنفی دانسته شده است: «فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ خَالِدُ بْنُ سِنَانٍ قَالَ عِ إِنَّ خَالِدًا كَانَ عَرَبِيًّا بَدْوِيًّا مَا كَانَ نَبِيًّا وَإِنَّمَا ذَلِكَ شَيْءٌ يَقُولُهُ النَّاسُ» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۳۴۶). جالب آنکه این حدیث نیز از امام صادق (ع) نقل شده و تعارض آن با حدیث مورد استناد ابن عربی کاملاً روشن است. مرحوم طبرسی در کتاب الاحتجاج، راوی این حدیث را صرفاً عبدالله بن سنان ذکر کرده و از بیان سلسله اسناد آن خودداری کرده است. از این رو علامه مجلسی این حدیث را مرسل می‌داند؛ اگرچه یادآور شده که قطعاتی از آن در کتاب کافی و توحید نیز با سلسله اسناد آمده است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰: ۱۸۸). اما مسئله آن است

که فقره مربوط به خالد بن سنان در کافی و توحید مرحوم صدوق نیست. در هر حال اگر به نظر مرحوم مجلسی درباره وثاقت این حدیث و جبران ضعف آن با نظر به نقل قطعاتی از آن در کتب کافی و توحید اعتماد شود، به دلیل تعارض این حدیث با روایت مورد استناد ابن عربی درباره نبوت خالد، حدیث دوم باید رد شود و قابل اعتماد نیست.

۴. به نظر می‌رسد این حدیث در مورد نبوت خالد با آیه‌ای از قرآن کریم در تعارض باشد: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» (مائده: ۱۹). «فتور» در لغت به معنای سکون و نرمی پس از شدت است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۶۲۲). از این رو، معنای آیه چنین است که رسولی میان حضرت عیسی (ع) و محمد (ص) نبوده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۵: ۲۵۲). از آنجاکه در فاصله میان موسی (ع) و عیسی (ع) پیامبران و رسولانی بوده‌اند، اما بین حضرت عیسی و پیامبر اسلام چنین نبوده، قرآن این دوران را «دوران فترت رسل» نامیده است؛ یعنی در فاصله بین حضرت عیسی و بعثت پیامبر (ص) حدود ششصد سال فاصله بوده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۳۳۲). در احادیث شیعی، «فترت» در همین آیه چنین تفسیر شده است: «... وَ اخْتَلَفَ مِنَ الْمَلِكِ وَ انْقِطَاعِ مِنَ السُّبُلِ وَ دُرُوسِ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ طُمُوسِ مِنَ اَعْلَامِ الْهُدَى وَ الْبَيِّنَاتِ فَبَلَغَ رِسَالَةَ رَبِّهِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۳۷۲). با توجه به این حدیث، فترت معنایی طولانی دارد که به معنای نبود پیامبر در زمان مدیدی است. این معنا کاملاً روایت مورد بحث و مدعای ابن عربی را نقض می‌کند؛ زیرا طبق ادعای ابن عربی و حدیث مذکور، نبوت خالد در زمانی نزدیک به رسالت پیامبر اسلام (ص) بوده و دختر خالد با ایشان ملاقات داشته است. افزون بر این، تأکید بر انقطاع حکمت و هدایت در زمان فترت به معنای نبود هیچ پیامبری است، زیرا اگر پیامبری در آن زمان وجود داشت، قطعاً تأکید بر انقطاع حکمت، هدایت و نشان‌های خداوند بی معنی بود. همچنین خداوند در آیاتی از قرآن کریم بازگشت مردگان به دنیا حتی جهت انجام اعمال صالح را محال می‌داند (مؤمنون: ۹۹-۱۰۰)؛ بنابراین با توجه به این آیات، حدیثی که بازگشت خالد به دنیا را بیان کرده نیز صحیح نیست و در تعارض با آیات قرآن قرار دارد.

۵. سلسله اسناد حدیثی که ابن عربی دربارهٔ خالد استناد کرده چنین است: «علی بن ابراهیم از پدرش، و احمد بن محمد کوفی از علی بن عمرو بن ایمن، همگی از محسن بن احمد بن معاذ، از ابان بن عثمان، از بشیر النبال، از امام صادق(ع)» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸: ۳۴۲). رجال‌شناسان شیعه دربارهٔ «بشیر النبال»، یکی از راویان این حدیث، به عدالت وی تصریح نکرده و برخی نیز در مورد شخصیت و توثیق یا عدم توثیق او مردد بوده‌اند (حلی، ۱۴۱۱ق: ۲۵). برخی دیگر از رجال‌شناسان گفته‌اند که هیچ دلیلی بر ممدوح بودن یا صحت عقیده او نیافته و هیچ کدام وی را توثیق نکرده‌اند (کشی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۶۶۶).

«ابان بن عثمان» از دیگر راویان این حدیث است که هرچند رجال‌شناسان شیعه به صحت احادیث وی تمایل دارند، وی به فرقهٔ ناووسیه معتقد بود؛ فرقه‌ای که امام صادق(ع) را مهدی می‌دانست (میرداماد، ۱۴۰۳ق: ۱۵۶). این اعتقاد نادرست و فاسد، اعتبار روایات منقول از او را متزلزل می‌سازد و نمی‌توان همهٔ احادیث او را پذیرفت.

درخصوص «محسن بن احمد معاذ» نیز توصیفی در کتب رجالی شیعه یافته نشده است، بنابراین نمی‌توان به‌طور قطعی به توثیق او باور داشت. با توجه به نکات فوق، به نظر می‌رسد طبق مبانی رجالی شیعه، این روایت قابل اعتماد و توثیق نیست. ازاین‌رو، استناد ابن عربی و شارحان او به این حدیث در تدوین و تفسیر فص خالد و اثبات نبوت خالد، با توجه به این روایت، صحیح نیست. هرچند آنان علاوه‌بر این حدیث، به شهودات خود نیز تکیه کرده‌اند که حتی با این حدیث ضعیف نیز تطابق ندارد و به همین سبب قابل اعتماد نیست. نتیجه آنکه، به دلیل ضعف این حدیث، اثبات نبوت خالد با استناد به آن، آن‌گونه که ابن عربی و شارحانش ادعا دارند، صحیح نیست. پیش‌تر نیز گفته شد که تنها مستند حدیثی ابن عربی دربارهٔ خالد بن سنان همین روایت است و در آیات قرآن کریم نیز نامی از خالد ذکر نشده است.

۵. تفاوت‌های داستان خالد در فصوص الحکم با احادیث شیعی

داستان خالد در فصوص الحکم ابن عربی تفاوت‌هایی با حدیث منقول در روایات شیعی دارد:

۱. در حدیث شیعی، خطاب خالد به قوم خویش است و آنان از انجام وصیت خالد امتناع کردند، ولی در شروح فصوص الحکم، فرزندان خالد چنین کردند. البته در فقره مورد استناد ابن عربی و شارحین او، نیز فعل ضایع ساختن به قوم خالد نسبت داده شده است نه فرزندان او. از این رو داستان منقول آنان با روایت مستندشان سازگار نیست. در برخی از شروح فصوص الحکم مانند شرح جندی و کاشانی، سخن گفتن خالد با اولاد و قوم او بیان گردیده است (جندی، ۱۴۲۳ق: ۷۰۵؛ کاشانی، ۱۳۷۰: ۳۲۴). واضح است که اضافه نمودن اولاد به همراه قوم، بازهم متفاوت از روایت شیعی منقول است. با قطع نظر از صحت یا عدم صحت روایت، این حدیث بیانگر این است که قوم خالد او را ضایع ساختند نه فرزندان.

۲. در حدیث شیعی، گله گورخران بیان شده ولی در شروح فصوص، گله گوسفند. در شرح جندی و کاشانی نیز گله گوسفند بیان شده است (جندی، ۱۴۲۳ق: ۷۰۵؛ کاشانی، ۱۳۷۰: ۳۲۴) که مانند مورد پیشین با حدیث شیعی، متفاوت و متعارض است.

۳. طبق حدیث شیعی، خالد با لباس خویش آتش را می‌زد، ولی در برخی شروح فصوص الحکم مانند قیصری، خالد با لباس خویش چنین کاری را انجام می‌دهد. با وجود این در شرح جندی، مطابق با حدیث شیعی، خالد با عصای خویش چنین فعلی انجام داد (جندی، ۱۴۲۳ق: ۷۰۵). جالب توجه است که ابن عربی خود در مواردی تصریح می‌نماید که خالد با عصا آتش را دور می‌کرد (ابن عربی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۱۰۴).

۴. در حدیث شیعی، سخنی از مکالمه خالد با آتش نیست. ولی در برخی از شروح فصوص مانند جندی و کاشانی، خالد به هنگام راندن آتش به غار می‌گوید: «بدأ بدأ حتی بدد النار و فرّقها» (جندی، ۱۴۲۳ق: ۷۰۵؛ کاشانی، ۱۳۷۰: ۳۲۴) که به معنای پراکنده گشتن و خاموش شدن است.^۵

۵. علاوه بر تفاوت‌های لفظی بیان شده میان داستان خالد در روایت شیعی با مکتب ابن عربی، اساس شخصیت خالد در روایت شیعی دعوت قوم خویش به ایمان به خدای یگانه و یکتاپرستی است، ولی در داستان ابن عربی، شخصیت او نوعی حالت پیشگویی،

خبر دادن از غیب و نشان دادن قوت نفسانی می‌یابد. از این رو دعوت به یکتاپرستی نقشی کم‌رنگ می‌یابد و هدف او در مکتب ابن عربی، نشان داده شدن قوت نفسانی برای تحت‌تأثیر قرار دادن قوم قرار می‌گیرد؛ بنابراین حتی اگر مقصود دعوت به توحید باشد، نقش آن در مکتب ابن عربی کم‌رنگ است.

با نظر به تفاوت‌های گفته‌شده میان روایت شیعی و داستان خالد در *فصوص الحکم* ابن عربی به نظر می‌رسد که هرچند ممکن است که ابن عربی اساس شهود خویش را از روایات شیعی اتخاذ نموده و متأثر از آن باشد، در تشریح داستان و ذکر جزئیات آن، شهودات نفسانی و خیالی بر ابن عربی و شارحین او غلبه می‌نماید، به گونه‌ای که نکاتی را بیان می‌دارند که با تنها حدیث موجود در این زمینه متعارض و متفاوت است. لذا داستان‌سرایی و اعتماد بدون استناد ابن عربی و شارحین او به شهودات خویش در این زمینه عیان می‌گردد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با رویکردی انتقادی و تحلیلی، به بررسی اعتبار روایات و مبانی حدیثی ابن عربی در تخصیص حکمت صمدی به خالد بن سنان در کتاب *فصوص الحکم* پرداخت و نشان داد که این استناد از منظر حدیث‌شناسی و منابع روایی شیعه و اهل سنت دارای اشکالات و تناقضات جدی است. نخست، روایت محوری که ابن عربی بر آن تکیه کرده است، به‌رغم اهمیت ظاهری، از لحاظ سندی دچار ضعف‌هایی از جمله وجود راویان غیرموثق و نبودن در منابع معتبر اهل سنت است؛ دوم، مفاد این روایت با برخی آیات قرآن و احادیث شیعی در تناقض است و جایگاه خالد بن سنان را به‌عنوان پیامبر (ص) یا ولی کامل در چارچوب دینی و کلامی سستی به چالش می‌کشد؛ سوم، نظریه نبوت مثالی و غیردنیوی خالد که توسط ابن عربی مطرح شده، با اصول بنیادین نبوت و هدایت در اسلام سازگار نیست، زیرا نبوت و پیامبری در اسلام اساساً با زندگی و هدایت در جهان مادی و عینی انسان‌ها تعریف می‌شود و امکان انذار و ارشاد پس از مرگ، به‌عنوان زمان هدایت، متناقض و غیرقابل قبول است. بنابراین، یافته‌های این

مطالعه، ضرورت بازنگری انتقادی و بازخوانی دقیق دیدگاه ابن عربی و شارحانش درباره جایگاه خالد بن سنان را گوشزد می‌کند و تأکید دارد که فهم و تحلیل عرفانی در متون اسلامی، باید با دقت بیشتری در چارچوب اصول حدیث‌شناسی و اعتقادی صورت پذیرد. این پژوهش نشان می‌دهد که برای استقرار مبانی نظری عرفان اسلامی، علاوه بر تأویل‌های شهودی، توجه به مستندات معتبر و انطباق با منابع اصلی دینی ضروری است تا از ورود برداشت‌های ناسازگار و غیرمستدل جلوگیری شود و فهم عمیق‌تری از شخصیت‌های عرفانی در نظام اندیشه اسلامی فراهم گردد.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابن بابویه (صدوق) او را پیشوایی پنهان و ترسان شمرده که در نبوتش تردیدی نبوده و به دلیل فراوانی اخبار در این زمینه و شهرت، هیچ‌کس این حقیقت را انکار منکر نیست، میان بعثت او و بعثت رسول خدا(ص)، پنجاه سال فاصله بوده است. شیخ صدوق، این حقیقت را دیدگاه گروهی از اهل فقه و علم می‌داند: «...و أئمة مستورون خائفون منهم خالد بن سنان العبسی نبي لا يدفعه دافع ولا ينكره منكر لتواطئ الأخبار بذلك عن الخاص والعام وشهرته عندهم.... و كان بين مبعثه و مبعث نبينا محمد ص خمسون سنة... حدثني بذلك جماعة من أهل الفقه والعلم» (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۲: ۶۵۶). کراچکی (۴۴۹ق) نیز در الرسالة العلویة فی فضل أمير المؤمنين علیه السلام علی سائر البریة نبوت او را انکار ننموده است (کراچکی، ۱۴۲۷ق: ۸۰) قطب راوندی (۵۷۳ق) نیز در فصلی از کتاب خویش، معجزات ائمه(ع) را شبیه انبیای پیشین از جمله خالد بن سنان عیسی شمرده و برای سخن خویش شواهدی ذکر کرده است (راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۹۵۰). او در قصص الانبیای خویش نیز روایتی منقول کلینی را از طریق محمد بن حسن صفار (۲۹۰ق) نقل کرده که در آن بر نبوت خالد صحنه نهاده است (همان: ۲۷۶-۲۷۷).

۲. ابن عربی غیر از کتاب فصوص الحکم در فتوحات مکیه نیز تنها مستند حدیثی که در مورد خالد ارائه می‌دهد، همین روایت شیعی است (ابن عربی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۲۸۷). شیخ اکبر در مواردی به دلیل تفاوت ظهورات اسمایی، عمر انسان‌ها از زمان آدم(ع) تا خالد را به گونه‌ای و از زمان پیامبر اسلام(ص) به گونه دیگر می‌داند (ابن عربی، بی‌تا، ج ۳: ۱۹۹)، زیرا اسم الله بر پیامبر اسلام(ص)

حکومت می‌نماید. با نظر به مبانی ابن عربی، خالد خاتم پیامبرانی است که اسم الله بر آن‌ها حکومت ندارد و مظاهر سایر اسماء الهی هستند؛ درمقابل، به دلیل اینکه پیامبر اسلام (ص) مظهر اسم الله است، ظهور اسمایی ایشان متفاوت از سایر انبیای الهی است.

۳. این عبارت در هیچ‌یک از منابع روایی شیعی و اهل سنت یافت نشد. متأسفانه چنین مواردی یعنی استدلال به عباراتی عربی به عنوان حدیث که هیچ اثری از آن‌ها در منابع روایی حتی ضعیف نیست در آثار ابن عربی و شارحین او اندک نیست و تا اندازه‌ای فراوان است. با وجود این، به نظر می‌رسد که ابن عربی و شارحین او این حدیث را تلقی به قبول نموده و به آن استدلال کرده‌اند. با نظر به این نکته، مبانی ابن عربی در این زمینه دچار تناقض و تهافت اساسی است؛ بدین شرح که این حدیث بیانگر نبود پیامبری میان عیسی (ع) و پیامبر اسلام (ص) است و ظهور در این معنی دارد، ولی ابن عربی بدون هیچ دلیلی از ظاهر آن عدول می‌نماید و معنایی را بر حدیث تحمیل می‌کند که موافق با ظاهر نیست.

۴. این روایت را ابن بابویه از امام صادق (ع) چنین نقل کرده است: «جَاءَتْ ابْنَةُ خَالِدِ بْنِ سِنَانِ الْعُبَيْسِيِّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهَا مَرْحَبًا يَا ابْنَةَ أَخِي وَصَافَحَهَا وَأَذْنَاهَا وَبَسَطَ لَهَا رِدَاءَهُ ثُمَّ أَجْلَسَهَا إِلَى جَنْبِهِ ثُمَّ قَالَ هَذِهِ ابْنَةُ نَبِيِّ ضَيْعَةٍ قَوْمُهُ خَالِدُ بْنُ سِنَانِ الْعُبَيْسِيِّ» (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۲: ۶۶۰). قبلاً بیان گردید که مصافحه نمودن با زنی بیگانه و نامحرم با شأن نبوت سازگار نیست. در ادامه خواهد آمد که به دلیل وجود بشیر النبال در میان روایان اصول کافی، این حدیث معتبر نیست. در سلسله سندی ابن بابویه نیز همین شخص وجود دارد.

۵. جالب توجه است که کاشانی از نظر عقیده مذهبی، شیعه است. با وجود این در این مورد تقلید کورکورانه از ابن عربی و برخی دیگر از شارحین او می‌نماید. همچنین ابن ترکه نیز شیعه است، ولی به رغم مشابهت داستان منقول او در مورد خالد با روایت شیعی، تفاوت‌هایی نیز دارد که او نیز گله را گوسفند می‌داند و فرزندان خالد را نیز در مخاطبات او دخالت می‌دهد (ابن ترکه، ۱۳۷۸، ج ۲: ۹۲۹)، درحالی که در متن روایت منقول چنین نیست.

منابع

قرآن کریم

ابن أبی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله. (۱۴۰۴ ق). شرح نهج البلاغه. ج ۱. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۹۵ق). کمال الدین و تمام النعمة. ج ۱. تهران: انتشارات اسلامیه.

ابن ترکه، صائِن الدین علی. (۱۳۷۸). شرح فصوص الحکم. ج ۱. قم: انتشارات بیدار.

ابن عربی، محیی الدین. (۱۹۴۶م). فصوص الحکم. ج ۱. قاهره: دار إحياء الكتب العربية.

ابن عربی، محیی الدین. (۱۴۲۲ق). محاضرة الأبرار و مسامرة الأخیار. ج ۱. بیروت: دارالکتب العلمیة.

ابن عربی، محیی الدین. (بی تا). الفتوحات المکیة. ج ۱. بیروت: دارالصادر.

پارسا، خواجه محمد. (بی تا). شرح فصوص الحکم (نسخه خطی). استانبول: کتابخانه شهید علی پاشا.

جاحظ، عمرو بن بحر. (۱۴۲۴). الحيوان. بیروت: دارالکتب العلمیة.

جندی، مؤید الدین. (۱۴۲۳ق). شرح فصوص الحکم. ج ۱. قم: بوستان کتاب.

جوهری، احمد عبدالغفور. (۱۴۰۴). الصحاح. بیروت: دارالعلم للملایین.

حسن زاده آملی، حسن. (۱۳۷۸). ممد الهمم در شرح فصوص الحکم. ج ۱. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۱ق). رجال العلامة الحلی. ج ۱. نجف اشرف: دارالذخائر.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). مفردات الفاظ القرآن. ج ۱. دمشق: دارالقلم، الدار الشامیة.

راوندی، قطب الدین. (۱۴۰۹ق). الخرائج و الجرائح. قم: مؤسسه الامام المهدی (عج).

کراجکی، ابوالفتح. (۱۴۲۷). الرسالة العلویة. قم: دلیل ما.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی. ج ۱. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

کشی، محمد بن عمر. (۱۳۶۳). اختیار معرفة الرجال. ج ۱. قم: مؤسسه آل البيت (ع).

کاشانی، عبدالرزاق. (۱۳۷۰). شرح فصوص الحکم. ج ۱. قم: انتشارات بیدار.

قیصری، داوود. (۱۳۷۵). شرح فصوص الحکم. ج ۱. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

طباطبایی، محمدحسین. (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن. ج ۱. قم: مکتبه النشر الاسلامی.

طبرسی، احمد بن علی. (۱۴۰۳ق). الاحتجاج علی أهل اللجاج. ج ۱. مشهد: نشر مرتضی.

طریحی نجفی، فخرالدین. (۱۳۷۵). مجمع البحرین. تهران: مرتضوی.

فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹). العين. قم: مؤسسه دارالهجرة.

مصطفوی، حسن. (۱۳۶۸). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. ج ۱. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

مکاری شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*. ج ۱. تهران: دار الکتب الاسلامیه.

میرداماد، محمدباقر بن محمد. (۱۴۰۳ق). *التعلیقه علی أصول الکافی*. ج ۱. قم: مؤسسه الخیام.

مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*. ج ۱. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

